

تئاتر



یک مجلس تعزیه



● متنی که می‌خوانید، نمونه‌ای است از یک مجلس تعزیه. نام این مجلس «متوکل عباسی» است. مجالس تعزیه را «مقتل» و تعزیه نامه‌نویس را «مقتل‌نویس» هم می‌نامند.

«تعبنام» هم عنوان دیگری است که از نظر جوهر تراژیک گویای همان مفهوم تعزیه‌نامه است. «معین البکاء» یا «شیه گردان»، معمولاً نسخه‌ای از متن در دست دارد که کلمه اول هر بیت بر آن نگاشته شده و اگر شبیه خوانها، گفتارشان را از یاد ببرند «معین البکاء» با تقریر کلمه نخست، ابیات از یاد رفته را مجدداً به یاد آنان می‌آورد. ناگفته نماند که این مجلس در شمار «مجالس تکیه دولت» است و همین نکته برای بیان ارزشهای آئینی و نمایشی آن، کافی است.

اینک که میهن اسلامی ما درگیر جنگ تحمیلی با لشکریان جرّار متوکل صدامی است که شیعیان را از زیارت امام حسین (ع) باز میدارند این مجلس را به امید اجرا برای اولین بار منتشر می‌کنیم.

بازداشتن متوکل عباسی از زیارت امام حسین (ع)

که کردی کامران از شفقت ما
و یا آسان تسوخل مشکلم کن
از این بابت غمی انبوه دارم
نهان و آشکار و بی نهایت
از این ره روزها را شب نمایند

جهانت باد بر کام ای خلیفه
بگیتی نامه‌ی خذلان نوشتی
دگر از چه بهر جمعی پریشان

کزین ره در دلم افتاده آتش
چه از نزدیک و از دور و نزدیک
بکن تدبیر منع این سفرات

کنی قبر حسین با خاک همسر
بده بر باد خاک کربلا را

ببرو یکر رعیت را خیر کن

بیا پیش ای وزیر حضرت ما
وزیرا چاره درد دلم کن
بدل بفض علی چون کوه دارم
بدان بنوشته‌ام در هر ولایت
بمنبرها علی را سب نمایند
وزیر

ایا دارای ایام ای خلیفه
چه بر سب علی فرمان نوشتی
تورا کین درد مشکل گشته آسان
متوکل

از این ره خاطرم باشد مشوش
که زوار حسین از ترک و تاجیک
همه آیند از بهر زیارت
وزیر

بغیر از این نداری چاره دیگر
بمحرش داری ارتباب بسلا را
متوکل

مطوّل داستان را مختصر کن

پریشان پلداران جمع میساز
خراب از آب کسن آن بقعه پاک

ملک

ای آب مرو تو بر سر قبر حسین
ای آب نبوده تو در خیمه او

وزیر

شما ای پلسلداران قوی دست
بقبر پادشاه تشنه کامان

ملک

ای آب فرات خاک عالم بر سر
سوزد جگر حسین برای تو هنوز

وزیر

ای غصاصب مسند خلافت
چون آب بسوی قبر بستم
گشت آب بدور مرقد پاک
از ترس بگوشه ای خیزیدم
چون گوش بدادم از دل خاک
کین سانگ زدختر حسین است

متوکل

صد شکر ایسا یگانه گنجور
بیخ الم از دلم نکنندی
رو بر سر قبر شاهدین کسن

وزیر

آرید آباگ شروه دهستان
زیروز بر آن زمین نمائید

ملک

ای گاو مگر حیا نداری
این مرقد شاه دین حسین است
برگرد از این تو پس میاپیش

وزیر

بدان خلیفه به امر تو گاو هم بستم
رسید گاو به نزدیک قبر شاه شهید
زهرد و چشم بر آن خاک آب می پاشید
به هنتی که دل سنگ آب می گردید
ز گاو کم نتوان بود امیر در آفاق

بقبر تشنه کامان آب انداز
برابر آسمان را ساز بر خاک

ای آب بیار یاد از صبر حسین
از بهر چه می روی سوی قبر حسین

کنید عرش بلند از فرش ره پست
بیندید آب از دریای طغیان

از بهر حسین چرا نسوزت جگر
ایکاش بکربلا نمی شد گذرت

دیدم ز حسین سببی شرافت
بر خاک ستمگری نشستم
یک نعره زد و نشست بر خاک
یک ناله ای العطش شنیدم
این ناله بلند شد بر افلاک
تا حشر به آه و شوروشین است

در الم طشند تا دم سور
بسر گیر تو جفت گاو چندی
آن بقعه برابر زمین کن

گاو ان پلنگ پیل کوهان
زین روح قدس غمین نمائید

یا شرم ز مصطفی نداری
این قبر امام عالمین است
کن خوف ز قهر خالق خویش

ز چوب جمله اعضای گاو بشکستم
بعجز صورت خود را به خاک میمالید
به بی زبانی خود یا حسین حسین می خوانید
بلند ناله زد می کشید و می غلطید
که جفت گاو نمودند طاقت من طاق

متوکل

که در جهان نشود نرم سختی دل من
بغیر اینکه بگیرم ز زائرانش باج
که تا که خلق بدانند از صفار و کبار
بغیر کشتن او در زمانه نیست علاج

که باج داده خلیفه قرار بر زوار
بیاورد و برود سوی کربلای حسین
بچشم خویش ببیند بگردنش شمشیر

شد سرم چون پنبه مویم چون کلاف ریمان
در دلم ترسم بمانند آرزوی کربلا
نیست در دل جز خراج کافران اندیشه ام
یا برابر صوت چاووشان شنیدن گوش نیست

هستیم جمله زائر سلطان کربلا

ببند لب تو مگو این سخن برابر من
یقین بدان که ندارم من ای وزیر علاج
برو ندا بده این دم بکوچه و بازار
ز صد دم کم اگر کس بهره آرد باج

وزیر

ایا گروه بدانید از صفار و کبار
هر آنکه صد درمش باج هست در
و گرنه هر که ندارد خراج بهر امیر

پیرزن

چرخ ریزی می کنم ای چرخ باقدکمان
من ندارم گفتگو جز گفتگوی کربلا
سی چهل سال است باشد چرخ ریزی پیشه ام
ای خدا دیگر حسین را گوئی چاووش نیست

چاووش

مامی رویم سوی بیابان کربلا



هنوز ناله‌ی زینب بگوش می‌آید
نوشته‌اند در آن عرضه‌های المشتاق

گونیا قافله‌ی کرب و بلا می‌آید
که بگوش از ره دل صوت درمی‌آید
از توبوی گل و گلزار و فامی‌آید
بکجا می‌رود آیا زکجا می‌آید

بخدا قافله‌ی کرب و بلا می‌باشد
فخر بر عرش بدان فرش همین راحله است

شکر خدا که درد دل‌م را دوا رسید
جان و سرم فدای کف خاک‌پای تو
تا بشنود دماغ دل‌م بوی کربلا

پای جوان و پیر در ایسن راه در گسل است

چه کربلا است کز دل بجوش می‌آید
چه کربلا و چه صحن و چه روضه و چه رواق
پیرزن

بانگ چاووش ندانم زکجا می‌آید
بخت بیدار شد ای خفته بمحنت برخیز
السلام ای گلستان فصاحت بلبل
ای سر قافله این قافله با قافل دل
چاووش

ای زن این قافله کش سوز و نوا می‌باشد
زائر قبر شه تشنه لب این قافله است
پیرزن

شکر خدا که قافله کربلا رسید
چاووش کربلای معلی فدای تو
من را ببر بهمره خود سوی کربلا
چاووش

ای پیرزن برای تو این راه مشکل است



برگرد سوی خانه که این نیست راه تو
پیرزن

بهر چه ام بزایه محبوس می کنی
دارم امید قیبر حسین را ببر کشم
چاووش

بیان کن بر من ای پسر ضعیفه
که صد درهم هرآنکس باج دارد
پیرزن

نه من راحت در این ایام کردم
نمودم چرخ ریسی در شب و روز
چاووش

تو داری پاکش ای پسر جوان بخت
پیرزن

ندارم پاکش ای چاووش دل سوز
پیاده ناله زن ره می کنیم طی
عصازن پای کویان راه آیم
چاووش

دلم رضا نشود ای ضعیفه ای نالان
پیاده رفتن تو هست کار دشواری
پیرزن

بده بحرف من پیرخسته یکدم گوش
مگر پیاده نرفته بشام با غم و شین
مگر ز زینب و کلثوم من عزیزترم
چاووش

خدا مزدت دهد ای زن بدوران
برو فکر تدارک باش مادر
پیرزن

دمی بهر خدا پائی نگهدار
تدارک سفره نان کوزه آب
از ایسن فیض و کرامات مبارک
در این ره باشدم از بینوائی
چاووش

هد هد کوی سلیمان و فایم شیعمان
هر که راشوق جنتابش از سعادت بر سراسر
سینه زخم حسین را اشک زائر مرهم است

کودل که بشنود بره افغان و آه تو

امیدوار رازچه مایوس می کنی
معجز زرد غربت زینب ز سر کشم

مگر نشنیده ای حکم خلیفه
بس سوی کربلا او رو گذارد

بزحمت روزها را شام کردم
که کردم جمع باج ای مرد دل سوز

و یاهستی پیاده این ره سخت

پیاده با شما آیم شب و روز
بسیان سایه می افتم تن از پی
حسین گویان بسوز و آه آیم

پیاده هم هم آئی بدیده ی گریان
علی الخصوص تو پیری و بی مددکاری

که یک سخن بتو من عرض می کنم ده گوش
جناب زینب همشیره امام حسین
و یاز سلسله طاهرین تمیزترم

که مردانه روانی در بیابان
که اینک عازم با دیده تر

تدارک من ندارم ای دل افکار
عصای دست باد قلب بی تاب
ز جان و دل مرا باشد تدارک
میسر کوزه آب و عصائی

بلبل گلزار دشت کربلایم شیعمان
از دل و جان زائر فرزند پاک حیدر است
خون بیمار شیعہ زمزگان که را این غم کم است

بیزرن

من جسدودار قوم زوارم
سوی جهت فلک کشد رختم
بسکف از جان کلافه دارم

من زوا ماندگان بی یارم
گر چه پیرم ولی جوان بختم
یوسفی از دل خریدارم

جاوش

تا کنم جان خود فدای حسین
برسانم تو ای خدای حسین

می روم من بکربلای حسین
حق جاه حسین بکرب و بلا

بیزرن

بدم حادثه در دشت ابتلا ماندم
اسیر دست غمم آه ای خدا چکنم

فغان که قافله رفتند و من بجا ماندم
من غریب در این راه ای خدا چکنم

وزیر

که پازنان و عصائی بدست خود داری
زمن حکایت خود را نهان مدارای زن

ایا ضعیفه به این ذلت و گرفتاری
کجا روی بدوچشمان اشکبار ای زن

بیزرن

زوار شهسید کربلایم
از قافلله پس فتاده ام من

من بسته بدم ابتلایم
افتاده به پیش جساده ام من

وزیر

تسا من برسائنت بزوار
زوار بود همین خلیفه

بشتاب ای ا ضعیفه ی زار
بنگر توبه این زن ای خلیفه

متوکل

برای چیست که افسرده حال و حیرانی
قد تو همچو کمان از چه روی خم گشته

ایا ضعیفه چرا آنقدر پریشانی
چرا وجود تو آرزده آسم گشته

بیزرن

بمن رسید چو از بدعت به تو خبر
بسوز سینه همی چرخ ریثتم شب و روز
به پشت چرخ همی ذکر یا حسین گفتم
بسوی قبر حسین می روم ابازوار

ایا خلیفه بحق حسین تشنه جگر
علی الدوام بسوز جگر من دل سوز
به نیم لحظه شب و روز من نمی خفتم
چو گشت باج سرانجام ای جفا کردار

متوکل

چرا که نیست تو را پاکشی در این زوار

مگر پیاده می باشی ای زن انگار

بیزرن

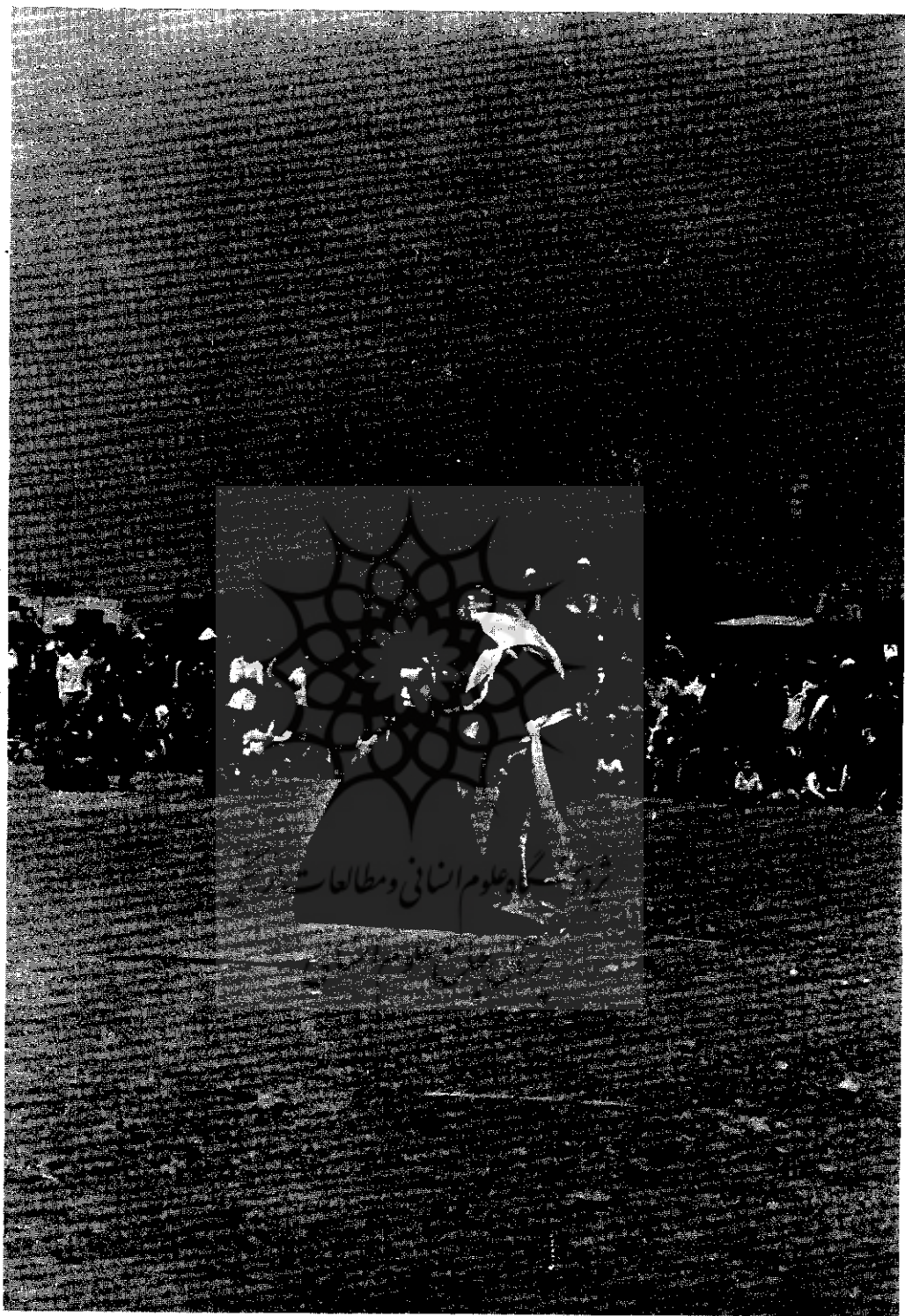
که پاکشی بستانم در آن پریشانی
گاهی فتاده گاهی ستاده آمده ام

بعمر خویش نبودم گمان چندانی
به آرزوی حسین پا پیاده آمده ام

متوکل

نخواستند شهان از ده خراب خراج
بمان به پیش من و سوی کربلا تومرو

دل من بسوخت ضعیفه ز تو نخواهم باج
بدانکه باج نخواهم ز تو زمن بشنو



بکن توست حسین را دهم بتوزر و مال
پیرزن

خدا زبان تو را لال سازد از گفتار
زجن و انس که مأوا به نشعتهین دارند
بگیر باج و مرنجان زحرف به جانم
متوکل

تو چون زیاده به اخلاص با حسین هستی
گذارم آرزوی کربلا کنون بدلت
ایا غلام بکش ایس ضعیفه را حالی
(غلام) وزیر

بگوشهاده ایازن که کشته خواهی شد
پیرزن

یا حسین ای شهید تشنه جگر
یا پیاده به صد هزار تعب
یا حسین یا حسین بدادم رس
(غلام) وزیر

به آنقدر که ز احسان من شوی خوشحال

چگونه سب حسین را بگو کنند زوار
تمام غرق گناهند و یک حسین دارند
که رفت قافله اینجا دمی نمی مانم

ز صدق زایر سلطان عالمین هستی
زنم بر آتش بیداد حال آب و گلت
بکن زینفرض حسین این دل پر خالی

یقین بدان که زجان در گذشته خواهی شد

یکدمی سوی زانرت بنگر
شده ام جان نشار بر زینب
جز توفریاد رس ندارم کس



مگوزیاده سخن ای زن حمیده سیر
پیرزن

بده تو مهلت من یکدمی بشیون و شین
(غلام) وزیر

مرخصی که کنی رو بدشت کرببلا
پیرزن

السلام علیک یا شهید

همین دم است شوی سر جداتوازخنجر

که روی خویش نمایم بکربلای حسین

بکن تو عرض دل خود بسیدالشهدا

العطنشان و یا سلب العریان

ای آقای غریبم حسین جان

بینوا گشتم ز راه رحمت دادم برس

جان زدارت شود آقا بلا گردان تو

گر بفریادم رسی آقا امان وقت است وقت

یا حسین تشنه لب آقا بفریادم برس

من غریبم یا حسین دست من و دامان تو

یا حسین تشنه لب کارم عجب سخت است سخت

حضرت عباس

مکش مکش تو ای ظالم جفا کردار

ایا ضعیفه رسیدم کنون بفریادت

پیرزن

میده به زایر حسین بی کس من آزار

مخور تو غصه که سازم ز درد آزادت



تو کیستی که چنین کرده‌ای بمن یاری
هزار جان من بینوا فدای شما

بگوفدای توای برگزیده باری
بیا که دست تورا من ببوسم ای مولا

حضرت عباس

بدادی تو خجالت بر من ای زن

بدان دستی ندارم بر تن ای زن

پیرزن

چه شد دستت بگوا ای بی قرینه

حضرت عباس

بدادم دست در راه سکینه

پیرزن

مگر جسم تورا در خون کشیدند

حضرت عباس

بدان دست مرا از تن بریدند

پیرزن

چرا خم گشته قدت چون صنوبر

حضرت عباس

بدان خم شد زداغ و مرگ اکبر

پیرزن

گل رویت شده رنگ گل زرد

حضرت عباس

عروسی کردن قاسم چشین کرد لوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پیرزن

پتال جامع علوم انسانی

که می باشی بگوا ای بی قرینه

حضرت عباس

منم عباس عموی سکینه

پیرزن

ببین بحالت زوار خود ز راه وفا
نموده‌ام به شب و روز چرخ ریزی من
کنم چه خاک بسررفته جمله زوار

فدای دست بنا حق بریده ات آقا
ببم خویشتن ای برگزیده ذوالمن
کنون ز قافله وامانده‌ام من انگار

حضرت عباس

بدان زیارت تو شد قبول حضرت ما
همین غبار سیاهی که در نظر پیداست
وزیر

ایا خلیفه چه کردی تو حکم قتل ضعیفه
بناگه از طرف قبله سروری بدر آمد.
بکن تو چاره زباج و خراج چاره نداری
متوکل

برو ندا بنما در میانه بازار
هر آنکه بهر زیارت بکربلا آید
من از دوتن بکشم یک تن از طریق جفا
وزیر

نموده حکم خلیفه ایام مسلمانان
زهر دوتن بکشد یک نفر خلیفه دهر
ما می رویم سوی بیابان کربلا
ای زائران کربلا دیده تر کنید

بروز حشر توئی در خسور شفاعت ما
سواد قافله چاوش دست کربلا است

بقتل او بکشیدم چو تیغ کینه خلیفه
نهیب کرد بسویم ز قهر و حمله ور آمد
بغیر اینکه در این قوم تیغ گذاری

تمام خلق بدانند از صفار و کبار
به آسمان شه سر زتن خدا آید
که تا کسی نکند آرزوی کرب و بلا

هر آنکسی که شود زائر امام زمان
شوید جملگی آگه ز مرد و زن در شهر
بسویم خاک تربت سلطان کربلا
آبی زیند برخ و خاکی بر کنیند



بهر سلامتی سفر با فغان و شین
وزیر

ایا خلیفه دگر باره آمد زوار
منوکل

خطاب من بتوباد ای غلام نیک شمار
وزیر

خطاب من بشمنا ای جماعت زوار
چاووش

بیان نما بمن ای ملحد ستم کردار
که از دوتن یکی از کینه من شهید کنم

بیان نما تو بمن این زمان ایا چاووش
که از دوتن یکی از کینه من شهید کنم

چاووش

بکن هر آنچه تو خواهی ایا ستم پیشه
هزار چو من زائری فدای حسین
حسین چو جان گرامی فدای امت کرد

گوئید زائران همه یکباره یا حسین

چه حکم می کنی این حکمران خرد و کبار

بسر و بیار حضورم تمامه زوار

خلیفه کرده شما را حضور خود احضار

برای چیست که ما را ننموده ای احضار
ز عمر خویش د ایام نا امید کنم
نخورده است مگر حکم من تو را در گوش
ز عمر خویش در ایام نا امید کنم

چون من از توهیج ندارم به دهر اندیشه
فدای تربت صحرای کربلای حسین
رواست امت اگر جان کنند فدای حسین



متوکل

ایا غلام برو این زمان بخواری خوار

وذر

بگوشه‌شاده ایانوجوان نیک انجام

چاووش

وداع می‌کنم ای خلیل زائران حسین

بیافدای تسوای پورغم رسیده من

بکودکان من از لطف مهربانی کن

پسر چاووش

مکن وداع پدرجان مسوز جانم را

مرا بکش تو ای دشمن امام حسین

چاووش

بکن مرا تو بقربانی حسین شهید

پسر چاووش

پدر بحق خداوند خالق بی چون

که توشکسته و پیری و عاجز و مضطر

چاووش

هزار جان من خسته جان فدای حسین

بتن پیری و قد خمیده‌ای کافر

پسر چاووش

مرا بکش تو ای کافر خداشناس

چاووش

بکش مرا تو بدست بریده عباس

پسر چاووش

بکش مرا به حق آه طفلکان حسین

چاووش

بکش مرا بحق ریش خون طیبان حسین

پسر چاووش

بکش مرا بحق این کلام ای کافر

چاووش

بکش مرا بحق نوجوان علی اکبر

پسر چاووش

بگذار ای پدرجان بکشد بخون تن من

چاووش

تو مگو چنین سخنها که ریوده ای زمن هوش

ببر سراز تن چاووش مضطر و افکار

که آفتاب حیانت رسیده بر لب بام

وداع می‌کنم ای خسته بلبلان حسین

بیافدای توفرزند نور دیده من

نگو چه بکن آنچه می‌توانی کن

گداخت سوز کلام تو استخوانم را

سرم شود بفدای تن امام حسین

که من شهید پسر را نمی‌توانم دید

مرا گذار نماید شهید این ملعون

بکن مرا بفدای جوان علی اکبر

بکش مرا که شوم خاک کربلای حسین

بکن فدای سر نوجوان علی اکبر

منما فغان وزاری دم جان سپردن من

که تو بر علی اکبر شده ای زمهر چاووش

چاووش

در میان قوم دامادت کنم
داد از جور فلک افسان و داد

خواستم تا در وطن شادت کنم
چرخ کم فرصت امان من نداد

پسر چاووش

قابل قربانی جانان منم
گوسفند پسر قربانی مکن

ای پدر ناکام در دوران منم
پسر چون گشتی گرانجانی مکن

چاووش

کن وصیت که شود خاک جهانم بر سر

من فدای دل پر حسرتت ای جان پدر

پسر چاووش

یاد از مرگ علی اکبر برآر
یک وصیت با تو دارم گوش کن

ای پدر کم ناله و افسان برآر
از فغان خود را دمی خاموش کن

چاووش

هلاک سوز شرار وصیتت بابا
که تا بجای بیارم بچشم خون پالا

فدای این دل پر درد و حسرتت بابا
اگر تراست وصیت دگر بیان به نما

پسر چاووش

پدر بپر تو بسوقات بهر مادر من

وصیتت است که پسران زخون ترمن



بگو بمادر من بهر مردنم مخروش
زمرگ من چو بیاری تو یاد ای مادر

چاووش

مخور تو غصه نمرده است پیر بابایت
اگر عزیز چو جانی یقین به پیش پدر

پسر چاووش

یک التماس بتو دارم از ره احسان
بیادگار به ایشان بده قلمدانم
دریغ و درد مرا نیست مادرم بر سر

وزیر

بگو شهاده سرت این زمان جدا سازم

پسر چاووش

بکن تو صبردمی ای لعین پرشروشین
وداع می کنم ای دلفکار زواران

وزیر

بگو شهاده ایما نوجوان نیک انجام

بمرگ من بجهان جامه سیاه مپوش
بیار یاد جوانمرگی علی اکبر

کند بدرد کفن پوش قد و بالایت
عزیزتر نه ای از نوجوان علی اکبر

دعای من برفیقان مکتبم برسان
ببوس از عوضم صورت رفیقانم
که تا کفن بنماید مرا زمهر ببر

تنت ز راه مذلت بخاک اندازم

که تا وداع نمایم بزائران حسین
وداع می کنم ای بی قرار زوآران

که آفتاب حیاتت رسید بر لب بام



پسر چاووش

بده تو قطره آبی که تشنه ام تشنه
گلوی تشنه مکش تیغ کین به خنجر من

وزیر

بگیر آب زمزمی ای پسر که جانم سوخت

پسر چاووش

بقربان لب خشکت علی اکبر علی اکبر
تو آخر تشنه لب مردی علی اکبر علی اکبر

چاووش

بکن تو صبردمی تا که چشم خود بندم
چه حال داشت خدا یا حسین تشنه جگر

پسر چاووش

رضا شدم بشهادت خدا تو باش گواه

چاووش

پدر فدای تو و نعش خون تپیده تو

وزیر

هزار شکر که بغضش نمانده در سینه

چاووش

روم بپای پیاده بسوی قبر حسین
امام حسین علی نور چشم پیغمبر

عجب عجب تو بزوار یآوری کردی
عجب عجب تو نگهدار زائران گشتی

زنم بسنگ سر خویش رابشیون و شین
ملک

یا حسین کشتند زوار ترا
سر زقبر خود برآور یا حسین

امام حسین (ع)

حسین یارب به این امت چه کرده
دوباره باز حسین شد شهید یا الله

غبار بر رخ زوار من نشیند اگر
ز خاک سرتوبر آور غریبم ای چاووش

چاووش

تو کیستی که بمن لطف و مرحمت داری

امام حسین (ع)

من شهید کربلایم نام من باشد حسین

ز بعد آب بکش بر گلوی من دشنه
بده تو آب پس آنگه جدا نما سر من

ز آه و ناله تو مغز استخوانم سوخت

فدای زلف چون مشکت علی اکبر علی اکبر
بحسرت جان تو بپردی علی اکبر علی اکبر

که تا بریده نبینم گلوی فرزندانم
در آندمی که بدید کشته علی اکبر

اقول اشهد ان لا اله الا الله

پدر فدای تن پاک سر بریده تو

به شمر دست شراکت بدادم از کینه

زنم بسینه و سر من بروی قیز حسین
نگاه دار تو زوار خود از این بهتر

عجب عجب تو پرستار و غمخوری کردی
عجب عجب تو پرستار شمیمان گشتی

بده بدمم را ای امام حسین
زائران بی مددکار ترا

کربلا شد روز محشر یا حسین

حسین با قوم بی ملت چه کرده
دوباره زنده مگر شد یزید یا الله

چنان بود که خورد بر دل حسین خنجر
بهوش آی ای کشته از فغان مدهوش

چه زخمهاست که داری بتن همه کاری

من قتیل اشقیایم نام من باشد حسین

من براه شیعه سر دادم بدشت کربلا
چاووش

ای شهید کربلا دست من و دامان تو
من یکی از چاکران آستانم یا حسین
یک پر کشتند از من ای امام بحر و بر
امام حسین (ع)

غم مخور ای زائر محزون که غمخوارت منم
بزرگوار خدایا بحق پیغمبر
بدان سری که براه تو دادم ای غفار
ایا جوان نکو صورت محبت خواه
پسر چاووش

سلام من بتو ای سرجدای تیغ و سنبل
زمن مقدم تو من شدم زغم آزاد
امام حسین (ع)

روید هر دو بر آن لعین نامه سیاه
مگر دوباره بزوار من جفا نکنند

من حسینم آنکه دیدم سرگذشت کربلا

ای قتیل اشقیبا دست من و دامان تو
بهر چاووشت غلام شیعیانم یا حسین
زنده می خواهم پسر را از تو ای فخر بشر

در دو عالم ای جگرخون یاور و یارت منم
بحق فرق پر از خون حیدر صفدر
مرا مده تو خجالت به پیش این زوار
ز جای خویش تو برخیز قسم بآذن الله

فدای جان تو یا حضرت امام حسین
دو باره عمر بمن خالق دو عالم داد

شود ز معجزه من در این زمان آگاه
جفا بزائر سلطان کربلا نکنند



چاووش

ایا خلیفه ببین مُنْع خالق دارین
بیابس بزیرت بکربلا برویم
پسر چاووش

ما می رویم سوی بیابان کربلا
پیرزن

السّلام علیک یا ابا عبدالله
السّلام علیک یا ثارالله
السّلام ای شهنشاه دارین
من بقربان محن وایوانت
جان زوار توفدای تو بباد
جان آقا بنرس بفریادم

امام حسین (ع)

خوش آمدید شما زائران بی یارم
خوش آمدید شماها بکربلای حسین
خوش آمدید که من در قیامت ای زوّار
ایا گروه سلاویک کنید از طرفین

چاووش

هزار شکر رسیدیم ما بزوّاران
پدید گشت کنون گنبد طلای حسین
این قبرهای تازه جوانان کربلا است
اینجاست کربلا همه جانها فدا کنید
پیرزن

فدای صورت تو کردم ای چاووش
توقع است مرا از تو ای ضیاء دو عین
دمی بیا بنشین روی عرشه منبر

چاووش

ای زائران خون جگر مضطر حسین
ای شیعیمان بگوش سکینه رسد هنوز
پسچان بود هنوز در این گنبد سپهر
ژولیده موجامه در آن می زند بر
خون جگر ز چشم پمبر چکند هنوز
آب فرات تا بجزا رنگ خون بود
ای شیعیمان چونی ز جگر ناله ها کشید

چاووش اول

که زنده شد پسر من ز معجزات حسین
بخاکپای شه سرزتن جدا برویم

هستیم جان نثار شهیدان کربلا

السّلام یا بن رسول الله
و ابین ثناره
یا حسین ای قتیل تیغ و سنین
بفدای توشه هیدانت
بفدای تو وفای تو بباد
بستان از ستمگران دادم

خوش آمدید شما ای گروه زوّارم
خوش آمدید که کردید جان فدای حسین
شوم شفیع تمامی چه از صغار و کبار
غبار پاک ز رخسار زائران حسین

هزار شکر که دیدیم صورت یاران
دهید مژده بزوّار کربلای حسین
اینجا محل دفن شهیدان کربلا است
اینک زیارت شه گلگون قبا کنید

مراست مختصر عرضی بعرض من ده گوش
بپانما تو عزاداری امام حسین
بخوان تو مرثیه ای در عزای آن سرور

یاد آورید زخم تن اطهر حسین
آواز گریه های علی اصغر حسین
فریاد الوداع علی اکبر حسین
در کربلا هنوز زغم مادر حسین
از دردهای دمبدم خواهر حسین
از بهر کام خشک دو چشم تر حسین
فردا رسد بداد شما مادر حسین

شده است وقت رحیل جمله استماع کنید
امیر قائله کربلا خدا حافظ

پیرزن

غریب دادی درد و محن خدا حافظ
طلب نما که بیایم دوباره پا بوس

ملک

ای زائر روضه پرانوار حسین
با سوزن مژگان بدر آزند ملک

همه زیارت آخر پی وداع کنید
زده بخاک و بخون دست و پا خدا حافظ

بخاک خفته تنت بی کفن خدا حافظ
ایا غریب جدا از وطن خدا حافظ

بشنو سخنی ز قدر و مقدار حسین
خاری که رود بپای زوار حسین

